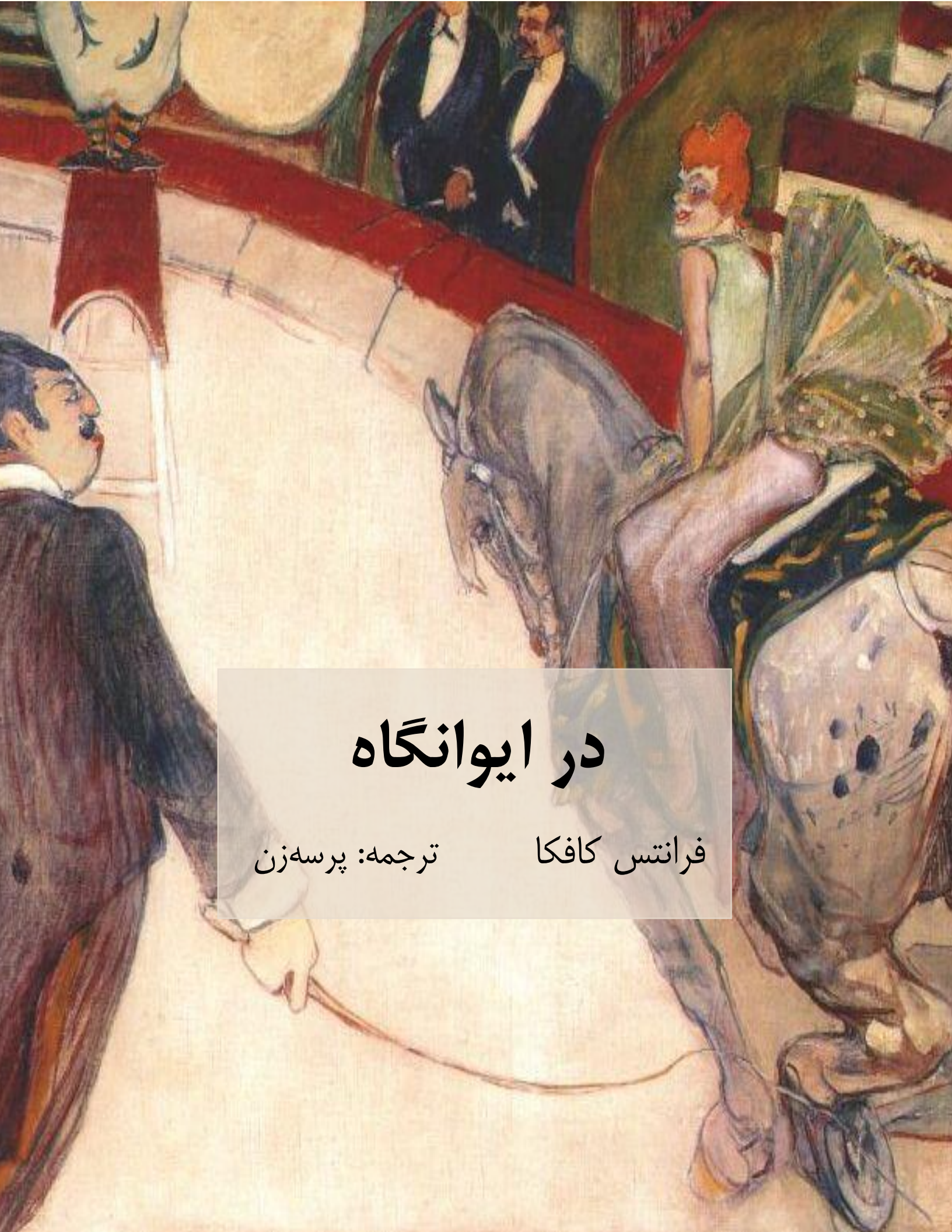




در ایوانگاه

ترجمه: پرسه زن

فرانتس کافکا

در ایوانگاه^۱

فرانتس کافکا

ترجمه: پرسه زن

پرسه زن

اگر یک زن سوارکار نحیف و مسلول در صحنه‌ی سیرک، سوار بر اسبی چموش و در برابر تماشاگرانی سرحال و پیگیر، زیر فشار کارفرمای سنگدلی که مدام تازیانه‌اش را در هوا پیچ و تاب می‌دهد، ماه‌ها بدون وقفه گرداگرد صحنه چرخیده باشد، سوار بر اسب ویراژ داده باشد، برای تماشاچیان بوسه فرستاده باشد، به کمرش پیچ و قوس داده باشد، و اگر این نمایش زیر غریو بی‌وقفه‌ی ارکستر و سر و صدای هواکش‌ها رو به آینده‌ای بر همین منوال تیره و تار ادامه یابد، با همراهی اوج و فرود کف زدن‌های مکرر که در اصل همچون چکش‌های بخار اند- آنگاه ممکن است تماشاچی جوانی که در ایوانگاه تماشاخانه نشسته است، با شتاب از پله‌های طویل راهرو در میان ردیف‌های صندلی پایین بیاید، خود را وسط صحنه بیندازد و فریاد بزند: بس کنید! آنهم در میان صدای یکنواخت شیپورهای ارکستر.

اما از آنجایی که قضیه اینگونه نیست؛ بانویی زیبا، سفید و گل‌انداخته، از میان پرده‌هایی که خدمه‌ی یونیفرم‌پوش باوقار پیشاپیش او کنار می‌زنند، روی صحنه می‌پرد؛ مربی، دلسوزانه چشمان او را می‌پاید، در محل استقرار اسبها توی صورت او نفس نفس می‌زند؛ با احتیاط او را بر اسب ابلق می‌نشانند؛ انگار که او نوه‌ی محبوبش باشد که عازم مسیری خطرناک است؛ ناتوان از اینکه تازیانه‌اش را در هوا تاب دهد در نهایت بر تردید خود غلبه می‌یابد و اسب را می‌کند؛ در کنار اسب با دهانی باز می‌دود؛ پرش‌های سوارکار را با تیزی دنیال می‌کند؛ به سختی می‌تواند مهارت و چالاکی او را هضم کند؛ به زبان انگلیسی فریاد می‌زند و سعی می‌کند به او تذکرهای لازم را بدهد؛ با عصبانیت به مهترهایی که حلقه‌ها را نگه داشته‌اند هشدار می‌دهد که بیشتر دقت و توجه نشان دهند؛ پیش از اجرای «پشتک مرگبار»^۲ به نشانه‌ی تمنا دستانش را بالا می‌برد و ارکستر را قسم می‌دهد که سکوت کنند؛ سرانجام دخترک را از اسب چموش بلند می‌کند، بر دو گونه‌اش بوسه می‌زند و پرشورترین تشویق تماشاگران را هم ناکافی می‌داند؛ این همه در حالی که آن دختر خود را با تکیه بر بازوی او، روی پنجه‌ی پا بلند می‌کند و در میان گرد و غبار اطراف با بازوانی گشوده و سربلند قصد دارد شادی خود را با تمام حاضران در سیرک قسمت کند- از

^۱ Galerie: بالکن یا طبقه‌ی بالای تالار سینما یا تماشاخانه

^۲ Salto Mortale

آنجایی که قضیه این چنین است، تماشاچی نشسته در ایوانگاه صورتش را روی نرده می‌گذارد و در مارش پایانی نمایش غرق در رویایی عمیق، ناخودآگاه به گریه می‌افتد.

